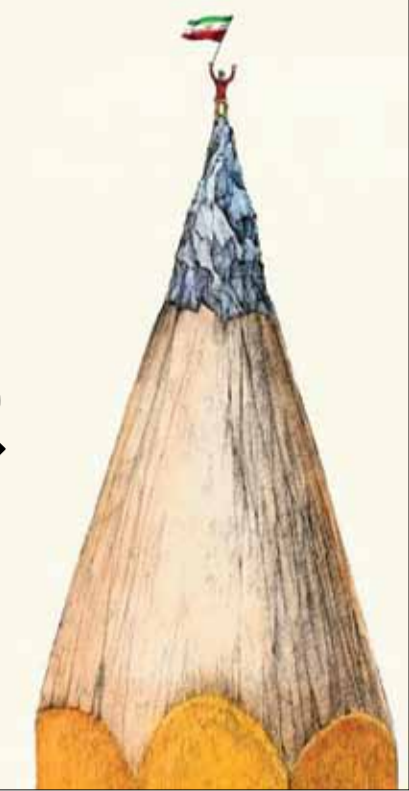


«فرانسیس فوکویاما» فیلسوف آمریکایی- ژاپنی متولد ۱۹۵۲ است. وی که فعلا در ایالات متحده مشغول به فعالیت آموزشی و پژوهشی است، نویسنده کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» و به خاطر نظریه‌پردازی درباره پایان تاریخ معروف است. فوکویاما در کتاب فوق‌الذکر که سال ۱۹۹۲ منتشر شد این نظریه را مطرح کرد که در حال حاضر و پس از فروپاشی نظام کمونیستی شوروی، نظام لیبرال-دموکراسی به صورت نظامی غالب و یکه‌تاز درآمده و همه کشورها دیر یا زود در برابر عظمت و سیادت آن سر تسلیم فرود خواهند آورد و راه آن را پیش خواهند گرفت.در واقع فوکویاما معتقد است لیبرال-دموکراسی آخرین حد تلاش‌های بشر برای نظام‌سازی است و تصور نظامی بهتر و کارآمدتر از این نظام، تصویری باطل است.البته باید توجه داشت که فوکویاما در نظریه پایسان تاریخ خود متأثر از اندیشه‌های «هگل» فیلسوف بزرگ آلمانی است. خوب است بدانیم در نگرش هگل به فلسفه، تاریخ نقش محوری دارد و از نظر وی فلسفه‌ای که تفسیر تاریخ نباشد، فلسفه نیست. به باور هگل، تاریخ جهان، راه و پایانی دارد که تابع عقل مطلق است. از نظر هگل تاریخ جهان حاکی از نمود رو به رشد روح یا عقل و گسترش خودآگاهی از آزادی یا به عبارت دیگر به معنای پیشرفت خودآگاهی آزادی است که با دیالکتیکی ۳ پایه (تز، آنتی‌تز و سنتز) جلو می‌رود. هگل تاریخ جهان را بر حسب آزادی یک فرد، برخی افراد یا کل افراد، به ۳ دوره اصلی (شرقی، کلاسیک و رُمن) تقسیم می‌کند. حرکت روح یا عقل از شرق آغاز می‌شود. به نظر هگل، شرقیان تنها یک تن را آزاد می‌دانستند و آن یک تن همان فرمانروای خودکامه است. روح سپس در دومین مرحله خود به یونان می‌رسد. هگل عقیده دارد هر چند یونانیان در مقایسه با شرقیان از آزادی بیشتری برخوردار بودند اما هنوز آزادی واقعی شکل نگرفته است، آزادی واقعی در مرحله سوم یا قرن شانزدهم در میان اقوام رُمن به ظهور می‌رسد که در واقع میراثدار یونانند؛ از نظر هگل عقل یا روح در زیر پرچم دولت‌های رُمن به خودآگاهی می‌رسد و استقلال و اختیار خویش را در می‌یابد و در مدارج کمال سلوک می‌کند. البته این کمال پایانی روح در غرب رخ می‌دهد و شرق و دیگر نقاط جهان در آن دخلی ندارند؛ در واقع تمدن غرب پایان تمام توانایی فکری و فلسفی بشر و نیز خاتم امال و آرزوهای انسان است و تمام بشریت دیر یا زود به درستی و حقایقت تمدن غربی معترف و مدعن می‌شوند و راه و روش آن را پیش خواهند گرفت. این مختصری از نظر فوکویاما و نیز فلسفه تاریخ هگل بود که چون بسیار معروف و مطرح است، ما به همین مقایز بسنده می‌کنیم. اما فلسفه‌ای دیگر نیز وجود دارد که متأثر از اندیشه‌های اسلامی و ایرانی است. در این دیدگاه که به جهت بدیع بودن آن، مفصل‌تر درباره آن بحث می‌کنیم، ابتدا هستی از دو جهت جدا شده و مورد تتبع قرار می‌گیرد: یکی جهت عمودی و دیگری جهت افقی. برای توضیح جهت عمودی، پیش‌تر لازم است میان دو اصطلاح تفاوت کنیم و آن اصطلاح «موجود بودن» و اصطلاح «وجود داشتن» است. در این تفکر، موجود بودن به معنای داشتن «قابلیت ایجادپذیری» تلقی می‌شود و وجود داشتن، به معنای برخورداری از «قدریت ایجادنمایی» است. در این جهان‌نگری، هستی از جهت عمودی به ۳ مرتبت تقسیم می‌شود: یکی مرتبت موجودیت محض است که پایین‌ترین مرتبت است و جسامد و نبات و حیوان در آن جای می‌گیرند. آنان که در این مرتبتند این ویژگی را دارند نه تنها موجودند ولی وجود ندارند. یعنی صرفا در عالم هستند و ایجاد را می‌پذیرند بی آنکه خود بتوانند ایجادی کنند(البته ایجادنمایی حیوان از نبات و نبات‌از جماد بیشتر است اما از آنجا که این ایجادنمایی‌ها نه خودآگاهانه است و نه چشمگیر، همه آنها را در یک مرتبت می‌نهییم). دیگر



مرتبت که در واقع بالاترین رتبه از نظر شأن و شرف است، مرتبت وجودیت محض است که همانا ذات رازآمیز خداست. ذات رازآمیز خدا، در هستی، موجود نیست و ایجاد نمی‌پذیرد، بلکه فقط وجود دارد و ایجاد می‌کند. مرتبتی که میان موجودیت محض و وجودیت محض است، مرتبت مردمی است که هم موجود است، یعنی قابلیت ایجادپذیری دارد و هم وجود دارد یعنی قادریت ایجادنمایی دارد. ایجادنمایی مردمی در اقلیم صورت می‌یدد: «اقلیم موجودیت برون‌ذات» و «اقلیم موجودیت درون‌ذات». توضیح آنکه از آنجا که مردمی، هم موجود است و هم وجود دارد پس ۲ ساحت دارد و نیز از آنجا که مظهر تمام اسما خداست پس ۲ اسم دارد: اسم جلالی که مذنب و طیفانگر است و اسم جمالی که مدعن و توبه‌گر است. مردمی با اسم جلالی‌اش که اسم اصلی است در اقلیم موجودیت برون‌ذات ایجاد می‌کند و با اسم جمالی‌اش که اسم تبعی است در اقلیم موجودیت درون‌ذات ایجادنمایی می‌کند (البته مردم برای ایجادنمایی محتاج به ساحت خیال است؛ به عبارت دیگر مردم ابتدا آنچه را که اراده ایجادش را کرده باید در ساحت خیال، تخیل کند و آنگاه ایجادش کند). به هر روی باید دانست ایجادنمایی بنیادی‌ترین ویژگی مردمی است اما اینکه مردمی با اسم جلالیش که اسم اصلی است، در اقلیم موجودیت برون‌ذات ایجادنمایی کند یا با اسم جمالی‌ش که اسم تبعی است، در اقلیم موجودیت درون‌ذات ایجادنمایی کند و نیز اینکه شکل ایجادنمایی‌اش چگونه باشد، وابسته به هر شخص مردمی است (هر آنچه شخص مردمی ایجاد کند، همه برآمده از شاکله وجودی خاص آن شخص است که با دیگر اشخاص مردمی متفاوت خواهد بود، بنابراین هر شخص مردمی بر اساس اراده‌ای که به تشخیص شاکله خود در بستر روابط رقابت‌آمیز با دیگر شاکله‌ها دارد، به ایجادنمایی دست می‌یازد، از این پدیده پیچیده می‌توان با عنوان «قایت در برقراری ارتباط معطوف به تشخیص» یاد کرد). در واقع اگر مردمی هر چقدر بیشتر در هر

پایانی بر پایان تاریخ

- رضامهریزی***

دو اقلیم ایجاد کند، بدین ترتیب بر مردمیت خود نیز افزوده است. از این منظر مردمیت امری ذومرتب شمرده می‌شود که ناکامل‌ترین مردم‌ها کسی است که ایجاد اندکی کند یا در یک اقلیم ایجاد کند و کامل‌ترین مردم‌ها و شبیه‌ترین آنها به خدا کسی است که بیشترین ایجاد را در هر دو اقلیم کند و چنین مردمی است که نمود اسم‌الاسما و مظهر اسم اعظم خداست. ایجادنمایی مردمی اگر تنها یا بیشتر در اقلیم موجودیت برون‌ذات صورت بندد درست است که موجب تنوع و تکثر ایجادنمایی‌ها در اقلیم برون‌ذات می‌شود اما این عارضه را دارد که موجب حرص و دگرخواری و به تبع آن بی‌کس و کاری و به تبع آن روی آوردن به سرکر و سکس می‌شود. و اگر ایجادنمایی مردمی تنها یا بیشتر در اقلیم موجودیت درون‌ذات صورت بندد، درست است که موجب تعمیق و وحدت ایجادنمایی در اقلیم درون‌ذات می‌شود اما این ضرر را دارد که موجب بی‌شور و شوقی و به تبع آن حسرت عصیان و به تبع آن روی آوردن به صوم و صلات می‌شود، بنابراین آن ایجادنمایی شایسته است که به طور متعادل و متوازن در هر دو اقلیم صورت بندد. در این صورت نظامی حق و کارآمد است که بتواند شرایطی را فراهم آورد که مردمی مجال داشته باشد این هر دو نوع ایجادنمایی را در هر دو اقلیم برون‌ذات و درون‌ذات محقق کند (و این برخلاف نظام لیبرال-دموکراسی مورد نظر فوکویاماست که فقط ایجادنمایی در اقلیم بـرون‌ذات را به رسمیت می‌شناسد). تا اینجا به اختصار از بعد عمودی عالم ایجادنمایی اکنون سراغ بعد افقی عالم می‌رویم. در بعد افقی عالم، مرتبت موجودیت محض و مرتبت وجودیت محض جا ندارند؛ زیرا آنها تکامل ندارند و چون تکامل ندارند تاریخ ندارند، در حالی که بعد افقی از تاریخ سخن می‌گوید. پس تاریخ خاص مرتبت مردمی است. همه تمدن‌ها در سراسر تاریخ بشر مظهر اسمی از اسمای خدا هستند (چه اسمای طاغی یا جلالی و چه اسمای تائب یا جمالی) و آنچه سبب حرکت تاریخ از اعصار دور

-
-
-

با دروغ نمی توان واقعیت‌های تاریخی را مومیایی کرد

و نیز تشکیل ارتش نوین دانست؟ باز گلی به گوشه جمال ارتش ایران در زمان جنگ‌های ایران و روس که با اینکه ساز و برگ مرتبی نداشتند و با نیرومندترین ارتش اروپا در آن زمان طرف بودند، دلبرانه در برابر آنها ایستادند و حماسه‌ها آفریدند و در بعضی معرکه‌ها دشمن را به سختی شکست دادند و در نهایت نیز مرانه در میدان جنگ شکست خوردند و شد آنچه شد. هیچیک از افسران ارتش ایران در زمان فتحعلی‌شاه و مرحوم عباس‌میرزا قاجار چادر به سر نکرد و از برابر دشمن فرار نکرد. اما حکایت فرار کردن تیمسارهای رضاشاهی با لباس زنانه، از طنزهای تلخ و حقیقی تاریخ ایران است. در ۲۰۰ سال اخیر، فقط در نظام جمهوری اسلامی است که با وجود جنگی از هر نظر برابر- که در آن ایران تقریباً با تمام دنیا طرف بود- حتی



یک وجب از خاک ایران از دست نرفت. نسبت دادن حفظ تمامیت ارضی ایران به رضاشاهی که بخش‌هایی از خاک ایران را از دست داده و ارتشش آنطور از برابر متجاوزان فرار کرد، یا از روی بی‌اطلاعی از حوادث تاریخی مطرح می‌شود یا با هدف نادیده گرفتن وقایع و تحریف حقایق تاریخ دوران رضاشاه است. طرفداران رضاشاه طوری از ایران قبل از او صحبت می‌کنند که گویی در ایران هیچ دولتی نبوده و هیچ کاری نمی‌شده و ایران یک خاک وسیعی بوده که در آن عده‌ای از مردم به طریقی بعضی معلوم نیست، با هم زندگی می‌کردند و در شهرها و روستاهای ایران هر روز قتل و غارت واقع می‌شده و هرج و مرج بوده و …

است که فرزند نکاح تمدن‌های ایران و اعراب و یونان و بویژه دین اسلام است و روح آن «ایمان به خدای یگانه قرآنی» است و در واقع مظهر اسم جمالی پیش آمده خداست و در پی ایجادنمایی در اقلیم درون‌ذات است و تمدنی است تائب. پس از آن چهارمین تمدن، تمدن مدرن غرب است که مولود نکاح تمدن‌های اسلام و ایران و یونان و روم و بویژه مدرنیته است و روح آن «اعتقاد به انسان محوری یا همان اومانیسم» است که در واقع مظهر اسم جلالی پیش آمده خداست و در پی ایجادنمایی در اقلیم برون‌ذات است و تمدنی است طاغی (همان‌طور که بیان شده، فرانسیس فوکویاما به تبعیت از هگل این تمدن را پایان تاریخ می‌داند اما باور ما بر آن است که تمدن غرب مدرن و نظام لیبرال-دموکراسی بسر آمده از آن، پایان تاریخ بشر نیست و بشر یک مرحله دیگر نیز در پیش دارد). اما منزلت تلقی که با برقراری این تمدن کامل است که در آن رخ می‌نماید، تمدنی است که میوه پیوند ایران و اسلام و تمدن مدرن غرب است و مولود نهایی تعارض‌ها و سپس نکاح‌های متعدد و متوالی اسمای خداست و در واقع آن را باید نمود اسم الاسما و مظهر اسم اعظم خدا تلقی کرد. این تمدن در پی بیشترین ایجادنمایی، به طور متعادل و متوازن، هم در اقلیم موجودیت برون‌ذات و هم در اقلیم موجودیت درون‌ذات است (البته اگر تعارضی میان ایجادنمایی در اقلیم برون‌ذات و اقلیم درون‌ذات به وجود آید، اولویت با ایجادنمایی در اقلیم موجودیت برون‌ذات است که اسم جلالی، طاغی و اصلی است). این آخرین تمدن بشری است که ان شاءالله انسان را وارد مرحله نهایی تکامل خود می‌کند و زمین را به نور خدا روشن خواهد کرد: «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (زمر، ۶۹) تمدنی که می‌توان آن را «تمدن اشراق» نامید. انقلاب اسلامی ملت ایران که محصول پیوند ایران و اسلام و مدرنیته غربی است و در پی توجه هم‌زمان به ایجادنمایی در ۲ اقلیم موجودیت بـرون‌ذات و درون‌ذات است، همانند تمدن‌های گذشته روحی دارد که آن «انسان‌محوری در چارچوب کلام‌الله» است. این تمدن را باید آغازی بر پایان تمدن غرب مدرن و درآمدی بر ظهور تمدن اشراق تلقی کرد که با برقراری این تمدن کامل است که در دل آن مردم کامل نوید داده شده در ادیان که بشر چشم به راه او دارد، ظهور خواهد کرد و انسان و انسانیت کمال کمال را در خواهد یافت و تاریخ به پایان خواهد رسید(پایان تاریخ به این معناست که حرکت تمدن از این به بعد در آن مسیر و چارچوب خواهد بود اگر نه تا یک انسان هم در جهان هست، تاریخ پایان ندارد). در اینجا تذکر نکته‌ای ضروری است و آن اینکه مسیری که انقلاب اسلامی ملت ایران گشود و بر اساس آن در پی تاسیس نظامی برآمد که اجازه دهد مردمی به بیشترین ایجادنمایی در اقلیم برون‌ذات و اقلیم درون‌ذات، البته به طور متعادل و متوازن، دست یازد را آغازی بر پایان تاریخ شمرديم (و گفتمیم که این بر خلاف نظر فوکویاماست، چرا که او معتقد است نظام لیبرال-دموکراسی غرب که تنها به دنبال ایجادنمایی در اقلیم برون‌ذات است، پایان تاریخ است). اما این بدین معنا نیست که این انقلاب، به اهداف رسیده است، بلکه هنوز نیاز به نظام‌سازی بر بستر تفسیر از هستی خود دارد. نکته مهمی که در فرجام بحث باید بدان توجه داد، این است که بنیان گذاشتن نظامی جدید به معنای ایجاد نظامی متضاد و حتی کاملاً متضاد با نظام لیبرال-دموکراسی نیست، بلکه به معنای ایجاد نظامی متفاوت لیبرال-دموکراسی و مقید کردن آن به اخلاق و معنویت است، لذا در آن مسیر باید با اتکا به عقلائیت آزاد بشری و البته با در نظر داشتن اصول و اهداف جاودانه قرآنی حرکت کرد و تا رسیدن به نظام کامل و تمدن کامل یا همان تمدن اشراق پیش رفت.

«کارشناس ارشد اپیدمیولوژی

شاه‌آباد غرب (اسلام‌آباد فعلی در کرمانشاه) بنا کرد. همین و همین! اینها هم هم‌ا‌ش مل‌ک شخصی خودش بود. البته مطابق معمول برای اینها پولی هم پرداخت نکرده بود و کارگران شاغل در این کارخانه‌ها چنان وحشیانه استثمار می‌شدند که وزیرمختار آمریکا- آمریکای سرمایه‌داری بیرحم و نه شوروی سوسیالیستی طرفدار کارگر- در گزارش‌سی که به وزارت خارجه کشورش داد، رفتار رضاشاه (مالک کارخانه) با کارگران را وحشیانه و غیرانسانی خوانده است. دو سه تا کارخانه اینچنینی را می‌شود اسمش را گذاشت گسترش صنایع داخلی؟ گوینده این سخن با استفاده از کلمات گسترش، صنایع و… آیا پیش خود شرم نمی‌کند که برای روشنفکر(۱) و آزاداندیش(۲) و بی‌طرف(۳) جلوه کردن، چه حقایقی را می‌پوشاند و چه دروغی را پخش می‌کند؟ آیا نمونه و مصدافی هم برای این گسترش صنایع داخلی می‌تواند ذکر کند؟ اما راه‌آهن؛ درست است که راه‌آهن جنوب به شمال، زمان رضاشاه احداث شد اما صرف‌نظر از نقد و نظر‌های منفی درباره راه‌آهن و سوق‌الجیشی بودن آن و اقتصادی نبودن آن که نویسنده با آن انتقادها موافق نیست، باید گفت اگرچه راه‌آهن زمان رضاشاه احداث شد اما دولت‌نیست که قبل از او در ایران راه‌آهن نبود، بلکه در بخش‌هایی از ایران مانند مازندران، گیلان، آذربایجان، فارس و سیستان وبلوچستان راه‌آهن‌های محلی وجود داشت. بین تهران و شهری هم راه‌آهن بود که مشهور است، بنابراین راه‌آهن در ایران بود و دلیلی هم نداریم که قرار هم نبود توسعه پیدا کند، بلکه طرح‌راه‌آهن سراسری از قبل از مشروطیت در ایران موضوع مورد توجه دولت ایران و مسؤولان وقت کشور بوده و یک بخش از آن که بنادر جنوبی کشور را به نقاط شمال متصل می‌کند، طرح و نقشه‌اش هم تهیه شده بود و حداقل ۳ بار هم تا پای قرارداد رفته بود، بار آخر آن با یک شرکت آمریکایی بود اما رقابت روس و انگلیس با آمریکا در ایران مانع اجرای طرح راه‌آهن جنوب به شمال توسط آمریکا در ایران شد. حتی تأمین بودجه راه‌آهن هم از قبل طراحی شده و قرار بود بوجه آن از طریق مالیات نمک تأمین شود که در زمان رضاشاه به مالیات قند و شکر تبدیل شد. مهم‌ترین پیگیر راه‌آهن سراسری در ایران، صنیع‌الدوله، نخستین رئیس مجلس شورای ملی و برادر مخبر‌السلطنه هدایت- که بعدها نخست‌وزیر رضاشاه شد- بود. حتی وقتی راه‌آهن سراسری در ایران احداث شد، به هدایت گفته بودند باید مجسمه صنیع‌الدوله را در میدان راه‌آهن بگذارند و… بنا براین طرح راه‌آهن سراسری و شکل تأمین بودجه آن از قبل وجود داشت و رضاشاه امکان اجرای آن را پیدا کرد و دلیلی نیست که اگر او نبود این طرح اجرا نمی‌شد.

منبع: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

^[1] در واقع مظهر اسم جمالی پیش آمده خداست و در پی ایجادنمایی در اقلیم درون‌ذات است و تمدنی است تائب

^[2] در واقع مظهر اسم جلالی پیش آمده خداست و در پی ایجادنمایی در اقلیم برون‌ذات است و تمدنی است طاغی